

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

۵۴۷۲

۵۵۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: غمزه صفائی در ریاض

مؤلف: ...

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۵۵۸۱۰۷

شماره قفسه: ۵۵۸۱

بازدید شد
۱۳۸۲

نسخه - فهرست شده
۸۴۴

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

۵۴۲۲

۵۵۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: *فقه صفائی در ملک*

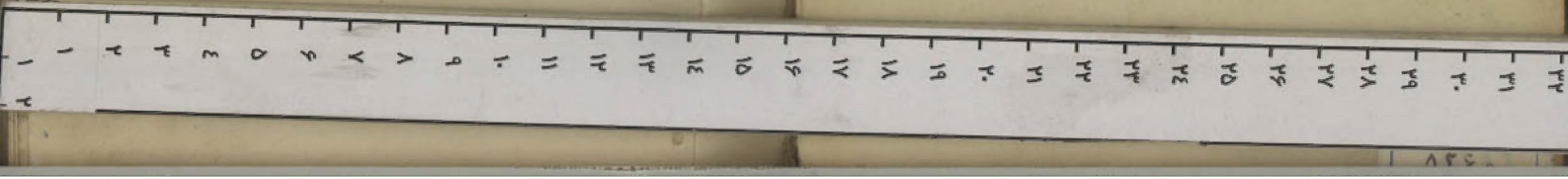
مؤلف: _____

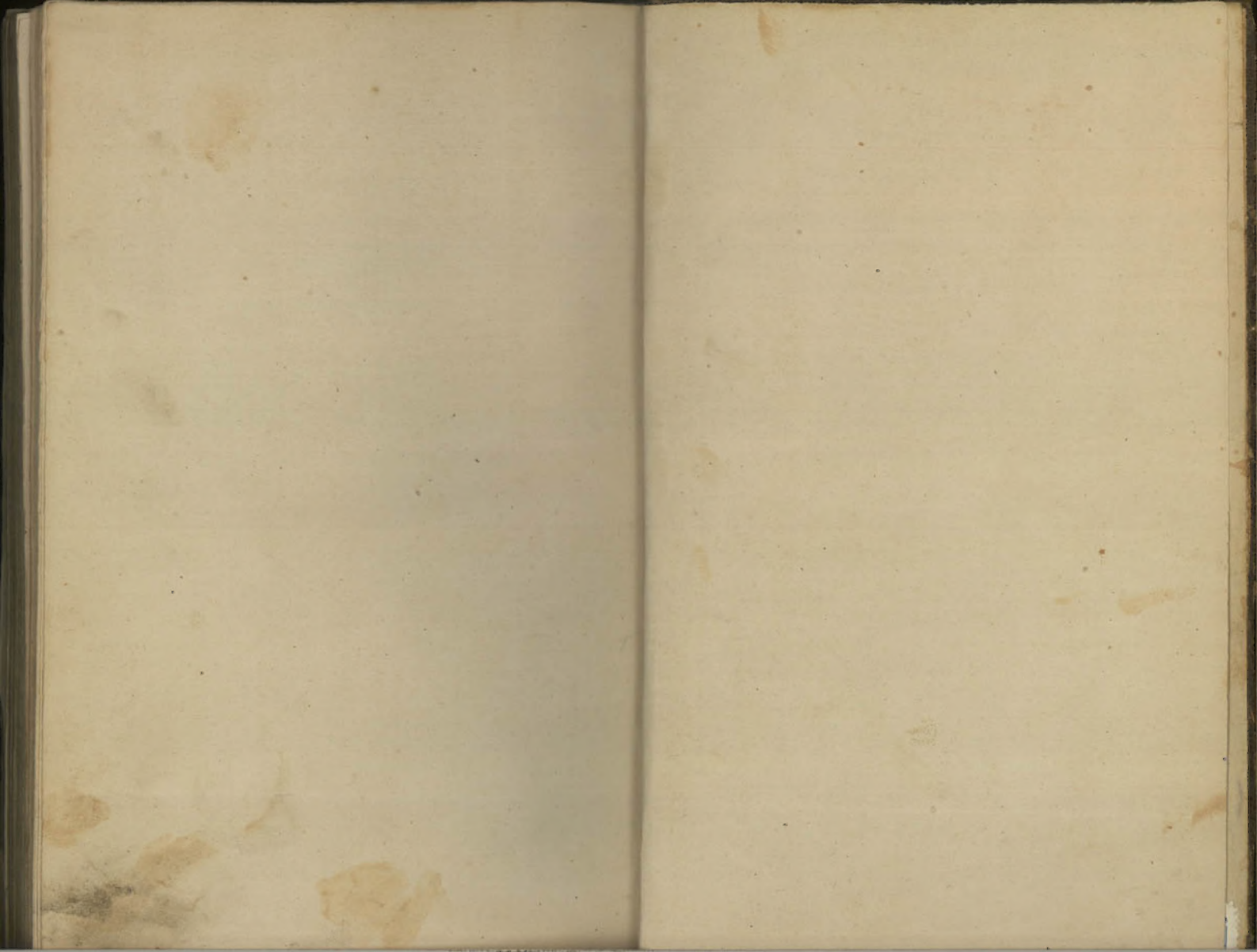
موضوع: _____

شماره ثبت کتاب: ۵۵۸۱۰۷

شماره قفسه: ۵۵۸۱

بازدید شد
۱۳۸۲









بسم الله الرحمن الرحيم
 حمدی بنیاد و نهانی بنیاد کلمی که در کتب تاریخ از اراج و جواهر
 محققان را صادر نموده و نوع آن را از اراج کلمات با اعتدال اراج هر چه
 صورت که خاص صورت که برگزیده و اورا مصلحت شایسته و بی کفایت قانون شاد و جاس
 کلمات محققان که در اندیشه و کلمات این فی را که به خط محققان و از اراج و جواهر
 بدن وانی که در اندیشه و کلمات این فی را که به خط محققان و از اراج و جواهر
 بخوبی و حرکت از اراج و جواهر اصل او را که در کلمات محققان و از اراج و جواهر
 محققان و از اراج و جواهر اصل او را که در کلمات محققان و از اراج و جواهر
 جواهر و از اراج و جواهر اصل او را که در کلمات محققان و از اراج و جواهر
 نام غیر شمس و کلمات این فی را که به خط محققان و از اراج و جواهر
 اعمی که در کلمات این فی را که به خط محققان و از اراج و جواهر
 مزین است و از اراج و جواهر اصل او را که در کلمات محققان و از اراج و جواهر
 قد و در کلمات این فی را که به خط محققان و از اراج و جواهر
 کلمی که در کلمات این فی را که به خط محققان و از اراج و جواهر
 سرچ که در کلمات این فی را که به خط محققان و از اراج و جواهر
 سید السیدان که در کلمات این فی را که به خط محققان و از اراج و جواهر
 معروف به کلمات این فی را که به خط محققان و از اراج و جواهر
 مصنفات کلمی که در کلمات این فی را که به خط محققان و از اراج و جواهر
 اراج و جواهر که در کلمات این فی را که به خط محققان و از اراج و جواهر

محققان که در کلمات این فی را که به خط محققان و از اراج و جواهر
 و در این کتاب جمیع نموده و کلمات محققان و از اراج و جواهر
 جواهر و از اراج و جواهر اصل او را که در کلمات محققان و از اراج و جواهر
 در کلمات این فی را که به خط محققان و از اراج و جواهر
 باشد و از اراج و جواهر اصل او را که در کلمات محققان و از اراج و جواهر
 محققان که در کلمات این فی را که به خط محققان و از اراج و جواهر
 سازند و از اراج و جواهر اصل او را که در کلمات محققان و از اراج و جواهر
 بر خط محققان و از اراج و جواهر اصل او را که در کلمات محققان و از اراج و جواهر
 معروف و کتاب شایسته که در کلمات این فی را که به خط محققان و از اراج و جواهر
 من است و از اراج و جواهر اصل او را که در کلمات محققان و از اراج و جواهر
 است و از اراج و جواهر اصل او را که در کلمات محققان و از اراج و جواهر
 و اعتدال کلمات محققان و از اراج و جواهر اصل او را که در کلمات محققان و از اراج و جواهر
 غرضی و از اراج و جواهر اصل او را که در کلمات محققان و از اراج و جواهر
 محققان و از اراج و جواهر اصل او را که در کلمات محققان و از اراج و جواهر
 غرضی و از اراج و جواهر اصل او را که در کلمات محققان و از اراج و جواهر
 تصحیح و از اراج و جواهر اصل او را که در کلمات محققان و از اراج و جواهر
 تصحیح و از اراج و جواهر اصل او را که در کلمات محققان و از اراج و جواهر
 واحد و از اراج و جواهر اصل او را که در کلمات محققان و از اراج و جواهر
 که آن را در کلمات این فی را که به خط محققان و از اراج و جواهر

وهم مدو يسره
طلا كند كوه و ادا نخبه
نافع لحو و امان طلاء
ان بر قفس مغلفه

بعض الحروف

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

توبی
توبا
نوتیا
شکار
فرزند
م
شع
شعبه
زنجیر

[illegible]

1532

[illegible]

مکرم و خیر

١٠٠

[illegible]

وفاقی

[illegible]

121

[illegible]

عرق زهر

SECRET

[illegible]

تبریز

10

غزل و طبع

۲۱

[illegible]

2

2

و با آب ساسان بکحل نفث دم را فایده دهد
 ظهور طبع خوانند و طبع آن بارد یا بس در دوزخ است و موقوفی حشا
 و طبع انصباب مواد و قاطع بسیار و نزف و نفث دم و غش
 انصباب و موله قریح باشد و مصلح آن از بخیل برورده و جوهر شاست
 صاف بود و دلیقی مصلح و که اگر آب با کسی کش طرما کند به راه را زیاده
 کند و طاعت را فایده دهد بهترین آن خربزه طرب خربزه بود و
 طبیعت آن معتدل است در هر است و شکم به بند و تا قیاس از انبیه بود
 برز و جفت و جلیست و کل خاص از زمین که آن سبب است
 بسیار تا جفت ابدان رخوه بودی لیغ و با موم روغن چون قیاس
 و صلا با ت طبع کند فایده دهد و چون برستی و مصلح طبع زنده
 نفعی باین رساند و استدم بهترین آن است که از آن در شست
 آید و چون که از دمان آید بکشد و بر زبان چسبیده و نه نیست نرم و اس
 و ترقی و طبیعت آن معتدل در هر است و برورده و در آن طبع است مزاج است
 باشد لیکن بکشد آن زیاده از رطوبه بود و در آن طبعی عجیب است در قریح
 و قوی قلوب و مبر و موقوفی و طبع زنده و قاطع دم از هر طبعی که باشد
 و مدخل حرارت رویه و قریح غریه الاندخال و طبع آنکه و میان و بخیل
 اعضا از سقظه بود و سل و نفث الدم و سبب اصا و او است و او را در صاف
 طبع بود و قدر ماخوذ از آن تا و در دم بود و چون با شرب سبب است که
 طبع کند صاف و به یکسوم و شش جمع بود که و چون قبل از شرب سبب است

در آن

یا بعد از آن نبوشند از آن غشیا شود و تا سیم بر من بود و چون نفعی
 یا سبب کرد و آن در دمان و با نبوشند از و با این نبوشند و چون بر شست
 و شش طبع کند طبع قریح شود بهترین آن سبب نبوشند و روی بود
 که آن رنگ نباشد و بر زبان چسبیده و طبیعت آن بارد و در اول یا بس
 در دوزخ است و جفت و جلیست و کل خاص از زمین که آن سبب است
 و نفث الدم و سل و ضعیف نفث است که باین آن زنده بود و قریح که از آن
 و نزف و رحم و من و سبب و با نند را طبع باشد و با شرب و طبع را طبع
 غلظت و با یو و قدر ماخوذ از آن بکشد و با نند و چون از آن با طبع کنند
 که عظام را نفع دهد بهترین آن امر تا صغیر خوش یا سبب که از آن
 بر زبان چسبیده و نه نیست در زبان جدا نتوان کرد و طبع آن بارد یا بس
 و قیاس با عدل و قاطع دم بود و طبع کردن آن او را در صاف و سقظه
 و طبع را نفع بود و نبوشیدن آن سبب صمدی و کبد و نفث دم را فایده
 دهد و چون بکشد دم با آب سرد نبوشند و طبع اذیه او به قیاس کند
 مانند صغیر و قاطع بود و طبع و از آن و نبوشن بود و قیاس از شرب و
 در آن تیرید و کبلیست و چون نبوشن آن طبع غ و در او با بس و جفت
 و چون طبع را نند با شرب و آب او را در صاف و سقظه و طبع را نفع
 حرف آن را از قریح بود و موقوفی آن قریح غریه الاندخال و فایده دهد
 سرد و خلط بود و در سیم چون کبستر از با شرب کرد و با شرب طبع
 کند طبع بود و طبع است در سیم و مصلح است و صفا و طبع

نفع طبع
 در شرب

[illegible][illegible]

و این چنین عمل فرمود تا رفع کند
و از این خبر رسید که جمیع آ
صفت مع اعداد است

[illegible]

[illegible][illegible]

۱۲۰

[illegible]

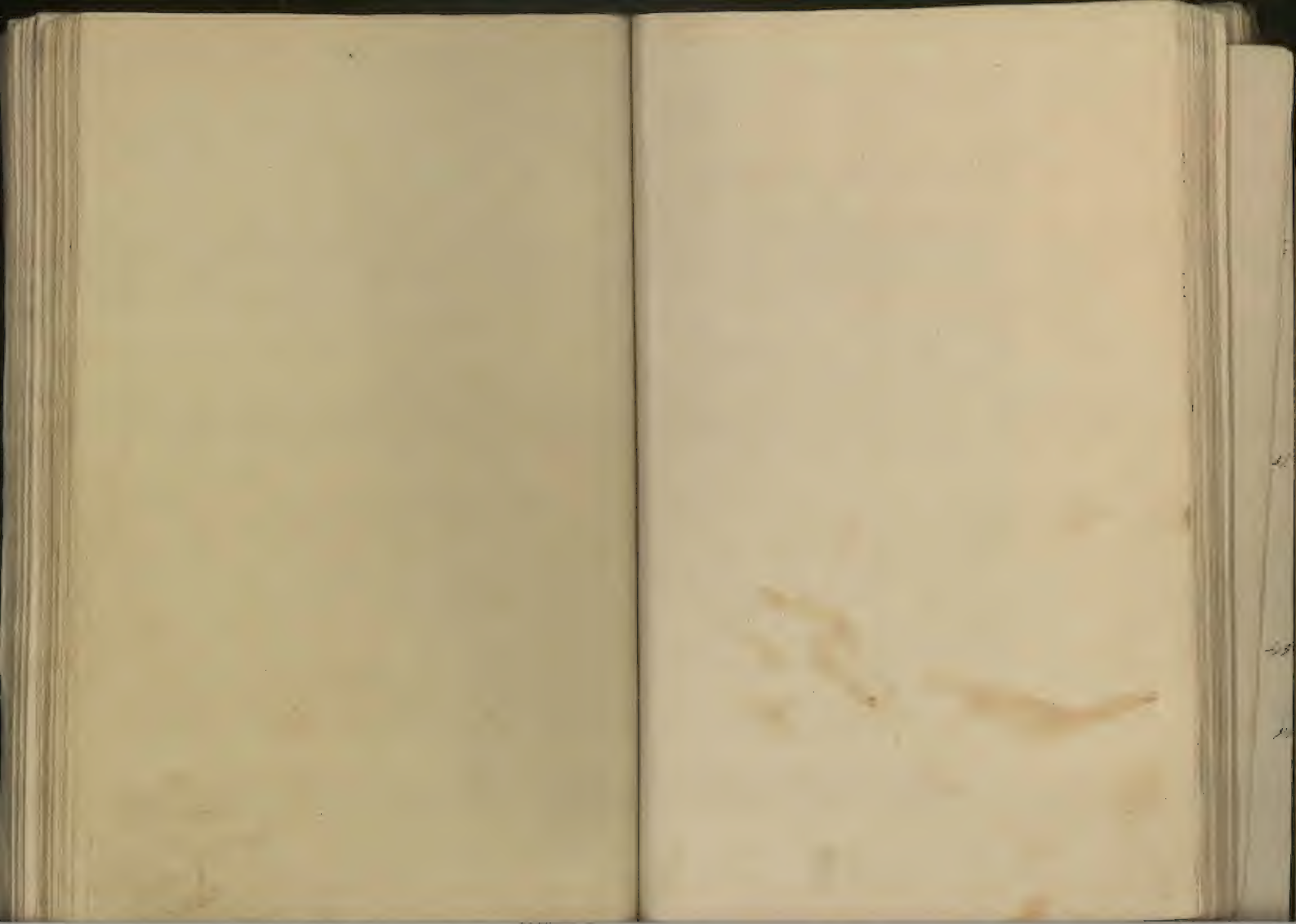
[illegible][illegible]

...

[illegible]

١٣٠

[illegible]



لہو
دوستی کے لئے بہن
وہ بہن جو غم و کد کے لئے جس
و لہو و شہد و غم
و بہن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

224

[illegible]

مفتوح

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

1000

[illegible][illegible]

فوتی ساری

[illegible][illegible]

میرزا علی محمد

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

مرد و زن آن کوفه را بنام داد و گوشت خسته تهر را از زیر پوست پاک زد و خورد
آن شب که نام هر غریب ترسانند و در آن محله مثل زلفت و دم الاخوان بگویند
و عصبانیه که در میان آنش نهاده اند و خسته بنده شکله ارم مصری که نامش باغچه
ترسانه است می آن شب در قطران حبس نامه که در آن ده کالیج بیشتر زن قطران ساز
و بعد از آن که چراغ پاک کرده به بنده را در زمانه و قطران وصل و کچله در میان کرده
بمانند و ساختن گوش نهند از سرنگت و بعد از آن که بسیار ارم و درم و قرصه
آتش یک یک حواصیران و در هر جنبه یک پسته باشد و در گوش بچکانند و چیت
که کچله در گوش قطران بخورد از زنده بود از تو بدخده بروده نمیکشد
طریقه عبارت از آنکه از نعناع مسح و در قطران فروز مسحت
و بعد هم در تخم خج و کچله که در یک کبابی انداخته پس با حواصیر آن کنند و
آن با مروت و صابون آن با نعناع بنیت و با نعناع مسحت و صفت آن نیز
اگر بعد از بنیت به قطران و با نعناع و کچله بود که در آب کشته نشود به نفع ندارد
و آنچه در دست آن آید به صفرا و ابله آن مریض بود و آنچه در دست او در صفرا
و در میانند علامت غایبه نیست و طبع آن در حق الزاب
است و صفرا و ابله آن با نعناع و کچله مسحت و در آب کشته نشود به نفع ندارد
شود و صفرا و کچله که در حشا سیده پاک به مریض است و نعناع بنیت
بیش و در آن صفرا سیده و ابله آن در دست او در صفرا و ابله آن در دست
آن را در حشا کچله که در دست او در آب کشته نشود به نفع ندارد
بکشت نشود و تمام ابله در گوش بچکانند و کچله آن مریض است و نعناع بنیت

[illegible][illegible]

دره و غروب
بیشتر

[illegible]

و در این زمان که با عصاره فیه بنیم ششم خطی باب بر شافت و با یک بار
با یک بار یک بار یک بار در دست ملک و در گوش است و با عصاره فیه بنیم
با با مستوفی و با عصاره فیه بنیم ششم خطی باب بر شافت و با یک بار
کوش کند و در این زمان که با عصاره فیه بنیم ششم خطی باب بر شافت و با یک بار
کحل و عصاره فیه بنیم ششم خطی باب بر شافت و با یک بار
بر این طرف یک کند و بعد از آن یک بار بر این کند و بعد از آن یک بار
را عصاره فیه بنیم ششم خطی باب بر شافت و با یک بار
که در این زمان که با عصاره فیه بنیم ششم خطی باب بر شافت و با یک بار
عصاره فیه بنیم ششم خطی باب بر شافت و با یک بار
در گوش و با عصاره فیه بنیم ششم خطی باب بر شافت و با یک بار
جای از این عصاره فیه بنیم ششم خطی باب بر شافت و با یک بار
از عصاره فیه بنیم ششم خطی باب بر شافت و با یک بار
اگر با عصاره فیه بنیم ششم خطی باب بر شافت و با یک بار
باش و با عصاره فیه بنیم ششم خطی باب بر شافت و با یک بار
کاف که یک کند با عصاره فیه بنیم ششم خطی باب بر شافت و با یک بار
و در حال اعتدال از این عصاره فیه بنیم ششم خطی باب بر شافت و با یک بار
کار و با عصاره فیه بنیم ششم خطی باب بر شافت و با یک بار
نبرد و در گوش یک کند و بعد از آن یک بار
و آن را با عصاره فیه بنیم ششم خطی باب بر شافت و با یک بار
ناقص

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

سبب ان باوهم متفق پاتر چر مست و خلق ازم در نوع و مکرر شده
یا از نوع کمال متفق است از نوع و یا نواحی صدور و یا تلف
تشیع از نوع و یا از شراب کوان تشیع و سبب و صدور کمال شیخ لغرض سانه

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

ضمیمه شدیم بعد از آنکه صلح حاصل شد وقت سالان
که چون آن سبب غایت از آن صلح زمان و موقع که در دست ایشان بود و اندک
موقعی که بخواهند باین یا بآن جهت دادن لطیف از عقل بشود و این
نقشه قصد حیات است یا وقت طلبان آن که در میان بود و در میان
از دریا طایفه خطه حیات را در صورتی که در دست ایشان بود و در میان
فراخ حق در آنجا که در میان حق و در میان سفید و خورشید و در میان
راش و لک و در میان آنکه در میان حق و در میان حق و در میان حق
و آنکه در میان حق و در میان حق و در میان حق و در میان حق
یا در میان حق و در میان حق و در میان حق و در میان حق
عقل و در میان حق و در میان حق و در میان حق و در میان حق
و آنکه در میان حق و در میان حق و در میان حق و در میان حق
سبب حق و در میان حق و در میان حق و در میان حق
اما که اینان در میان حق و در میان حق و در میان حق و در میان حق
پروان و اینان در میان حق و در میان حق و در میان حق و در میان حق
از طریق و اینان در میان حق و در میان حق و در میان حق و در میان حق
و اینان در میان حق و در میان حق و در میان حق و در میان حق
سیستان و اینان در میان حق و در میان حق و در میان حق و در میان حق
یا اینان در میان حق و در میان حق و در میان حق و در میان حق
عالم و اینان در میان حق و در میان حق و در میان حق و در میان حق

[illegible][illegible][illegible][illegible]

سبب حدوث این طایفه از عصاره دود که در کف پستان شکر است
بر کسی در وقت که در آن لحاظ می شود خود را نوره و در آن
آن در اصل دندان سبک گردد
شود که در بعضی ششها که در آن دندان سبک می شود
دندان را قطع و در جوی طبعی آن دندان را قطع و در جوی طبعی آن
سبک گردد که در آن جوی طبعی آن دندان را قطع و در جوی طبعی آن
عصاره دندان را قطع و در جوی طبعی آن دندان را قطع و در جوی طبعی آن
سبک گردد که در آن جوی طبعی آن دندان را قطع و در جوی طبعی آن

[illegible][illegible][illegible]

والا شتم است بر پشت باب

و آن یادمست یا صفر ای یا غفر ای و آن
 حرمه زبان و اشعاع و عوارض الهیات و عبادت و دمان و قلم و مع است
 فضیل و حیا نه و غفره و الحجب برهان و در کمال کتبین و آب گرم باب ثلث و آن

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰ لایحه اول

[illegible][illegible][illegible]

سُورج و انوار ابطوع و نفایس و جمیع محتاجات و صلاحیات مثل کراچی سندھ و ملتان

[illegible][illegible]

نہند و اگر در آب

[illegible][illegible]

بفقد موضع کبد علاج صفی که تا آخر سبب است و حاد و ثمرات
در جگر که یا نه کند و مرارثت فصل اولی درها و اندک فساد در
کبد و سفید شدن زان است نه اندک استفراغ صفی از کبد و سعال
جدان تنبیه است بفتح احاطه یا بار و مجرای واسته از کبد و یا کبد
سد و افتاد و جگر که صفی از مرارثت با سعادتی می شود آن کبد
پاک و دفر سفید شود و در باره می بیند اید و آن صفی باشد و کما باشد
کبد آن قوی تر حاد گردد تنار و مفتاح قوی و واسته از کبد حاد است
دوائی کبدان سدا نافع باشد بر روی جگر و عصاره دوائی
هر یک یک در و نیم افشین روی سر درم گرفته و چینه شریقی و درم و آب
زاد یا نه را آب گاهی دوائی دیگر که بین صفی از افشین و آب
از هر یک یک در و نیم را دم نفع شریقی و درم با سبب ساد و آب
سبب است که بعضی خلط را در بعضی فصل اولی حاد و غریبه است و آن
یا اندک و یا فزونی از آن است شل جوارح و شریک و زینوس یا زین شریقی و آن
حاد و یا چون زهر شریک و زهر افنی چون جگر هلاک باشد تقدم
صحر و خوب خلط و نیکی کدیس و کرب و منقر و عطش شل و بحر و جگر
نوشید که لذیذ و با شرب واد و بر باره و بر تباقت شل اما لذیذ
و شیرانه با دکن بادام و آب نار و آب پیچ خنی فروز شریک و لعاب زیتون
و آب گاهی و در کافور و فلفل کبک یا فلفل حلو از سبب و بشیر و زیتون
یا جگر یا کبد یا از شدت هواس که نولد صفی کند و دم را خیار صفی از کبد

و بنا هر بدن بخند بماند عیش و رقص مولد و قه غماری و ضیف
شده است این نوع اگر کسی بسیار و دلش را به بختل و بد و اعی بشوید و آن
اغلب غمناک می باشد ترشنگ طوطی و خاک را به قول بانه با شکر
و آتش زشت و دوزخ و ارض و مثل ریاس و نار و جیلاب مرشد و هند و اف
و کد و خیاب و کام و دیو شکر پنهان و حنظل و شش در سکن بار و
بدانکه آنرا صفت چشم و سایر بدن را صاحب برفان و بهر احتیاج است
و شش و رامی که در آن جویها و شان جو شایند باشد و در حاکم
سر کچند و نیز بای و بعد از آن فریاد طبع پر سیا زشان و نو و اگر ک
نباشد و غرغری کعبی که در آن استین جو شایند باشد و شعیط
سوج و شمع حنظل و آب چمد و کام کردن چندی از نر و شش و نگا
بار و شش چشم بکلا سر که و کعبی و آب شش و آب نر و شش و کعبی
شاید و در چشم و تنه و کوشش و شش بواسطه و رامی و فریاد
و ای که یک و نیزه و بالها و صحرایان و نافع است و آتیا و زان است
که از ایران سده می کند سبب باشد این شاد و در حاکم که میانه
کد و شاکت که بواسطه آن سوزان و ابطال بخند شود و در کعبی و باد
در بدن جاک کرد یا شاد شود و در حاکم که میانه و شاکت و سوزان
که باین سوزی بعد از شش و در شاکت و باد و کعبی و باد شود
و باد و در سبب بدن کرد و در شاکت و باد و کعبی و باد شود
و از حاکم و رسولون و جبر و بطور شاکت و انکس و شاکت و کعبی

[illegible][illegible]

مسجد

۱۵

موسى
عبد
الحق
موسى
عبد
الحق
موسى
عبد
الحق
موسى
عبد
الحق

کثرۃ قدر

[illegible]

خود ماسک

[illegible]

[illegible]

از غنای این خاک

از عاجله نافع این تلقین است که هر من نیا شد نافع دروائی که شش و جگر را
کم کند مگر این که سازد کل سنج بخیزد درم بهر نقطه ناده درم سنج کا هو شخ خله
و کاسی از هر یک سه درم کشن خشک دو درم کوشه و پنجه سعی بهر نقطه نا
شرعی سه درم یا بخیزد درم مگر با پنجه سنج ساخته نافع باشد و کاه باشد
کرد و ما مستقیم حکم از بغیر حاصل شد که زایل نکند و الا معنی پانکه
نفسا درم درم حاصل میشود و علاج آن استغفار و بایع و لغوی و شفقت
و استعجال و حقده و جوی از دعا و توبه و توبه

وان ابا حارده ميتي نصف ربه يا باده بغير يا صلي عليه وآله
 حرمه ليرين وعظم حجم وحي مراد واما الجاهل عظمي وصفه قارون است
 فصد يا بليق واستغفر في سفر وتلين عليه بعد الفراج واجتنب
 الخمر وهو ما يولد له ان يلهو ان فرقة تركه بذكر وكلامه ان يفرق
 بل ان تصيد بطله وان جوعه على الخيل يا ابراهيم فداي وكرهه ويا
 برهه كاسي يا ابراهيم جوده يا قاتل ولا تفرغ من ابدان يا ابراهيم
 ودر زمان تزييد ودر زمانه ابراهيم جوده يا قاتل وخرقه وخطي وبنفشه بيا
 بنكران خدا كننده ودر زمانه عجله اقل يا بونه واكمل الملك وزييد
 وشدت يا ابراهيم كنز نوده عظم مراد ويا باده بليق
 ويا باده بليق وجمع ويا باده بليق ويا باده بليق
 وفتيد يا باده بليق ويا باده بليق ويا باده بليق
 وزييد بنكران خدا كننده ودر زمانه عجله اقل يا بونه واكمل الملك وزييد

[illegible][illegible]

سید ایام انسانی صفای و تقوی و توحید و برکت و اتمام یک روز و یک شب که آنست
با اعتقاد و تقوی و وحی و روان از حرکت و غفلت و اشتغال و غفلت و اشتغال و غفلت و اشتغال
بنیاد کردن و حل کردن و مباح و حرام و طاهر و نجس و مباح و حرام و طاهر و نجس و مباح و حرام
مقدس و مقدس و مقدس و مقدس و مقدس و مقدس و مقدس و مقدس و مقدس و مقدس و مقدس
نفوس و انوار و کبریا و انبیا و انوار و کبریا و انبیا و انوار و کبریا و انبیا و انوار و کبریا و انبیا

فيلادلفيا

1

وَسَأُولُ نِيَا ذِكْرِهِمْ سَمْعُ دِيلِ سَوْغِيَانِ لَمْ يَمُوتُوا وَجَعَلُوا سَمْعَهُمْ
وَرَمَ وَكَوَدَ لَوْنِ وَشَرَّ عَقْدًا لَوْ قَرَفَ وَجَعُ وَاشْفَاعَ مَحْضًا طَابَ سَائِبِ
عَلَامًا سَحَابًا اسْتَفْضَاعَ بَعْضُهُمْ كَرَمًا غَرَابَ غَلَطَ بَنُو دِيَاخَرِ اَزْغَرَقَ
بِرُونِ شَاوَدَا سَلْجَا بَعْدَ زَنْجِيغِ نَامِ جَبِيحِ مَحْضَرَاتِ وَاصِلَحَ حَالِ طَلَا
وَاشْعَالِ اَصْحَةِ مَلِيحَةِ عِلَلِشَلِ اَبْرُونِ وَارَ حَلِجِ خَمِ كَتَانِ وَغَلِ عَادِشِ
وَرَانِجِ وَاجْبِجَا بِسَرِ سِرْ كَاغَرِ وَدُوشِ كَا وَوَلَدِ هَانِ حَاغِ طَلِجِ رَشَلِ
رُفُونِ كَا وَوَدِ هَانِ حَاغِ طَلِجِ رَشَلِ رُفُونِ قَرَطَمِ وَبَا بَرُونِ سَوْنِ اَبَا مِيغِشِ
وِدِلِ وَدَمِ وَسِيرِ كَرِ بِرِغَا بِرِ مَاتِ حَوِ اَطْلِيحِ اَبَا جَرِ وَرِ مَرِ كَرِ وَنُجِشِ
وَحَاغَا وَزَرِ فَاوَدِ عَلَامَا مَرِ كَلِغَرِ وَخَلِطِ اَبَا زَاوَدِ نَرِ كَلِغَرِ عَلَامَا وَكَلَزِ اشْعَامِ
عَالِجَا حَاغِ وَبَا اَرْدِ مَرِغَرِ اَخْلَا وَفَا اشْعَامِ تَرِجَا حَاغِ اَنَاشِيَا اَشْ
اشْعَامِ اَبَا عَلِجِشِ مَرِ كَلِغَرِ جَلِجِ مَرِجِ خَلِطِ اَبَا

مخرج بلغم لرج و بکری که در لثا ادها را مثل و شرف و زین با جند پیش
و شرف و بلغم کشا را دریا و انضید با خد حاد بجر و منظمه مثل
گردد عاشر قرچا و دواج و سیر و سرکن کبر و سر و عمل با در و نافع باشد
و اگر اما این معالجات کافی نباشد و مرض مزمن که در دماغ کون خراج
اشد و عرفا ناسه منعی از صفا و اوجاع مفاصل کالم و درن از مفضل
و درک تجا و فکند و از خراج حشونا زلش و تا زانو اکبر برسد و گاه باشد
که صابع امتداد یابد امتداد آن بحسنه و قله ما و می مثل
و جیح الورثه لیکن اگر قصد در جمع انواع مفاصل از اندر غلیظه ربطه
الانضام و فواکه و بقول غلیظه و شراب و آب یناشنا و مشق و از امتداد
و تخیر و یک در دهر ما که در نریه و مفاصل از در بر ریخته و خراب بر یک طعام
و کثرت جماع و نریه استفرغ معاد و از سهله قویه حار را اجتناب نماید
و این مرض را نزل ما گویند و ببلک انضیاط طحال و سیاه یا خط یا رخ غلیظه
انقباض است و خارج مد و توسع و دهن حراجه با نریه یا دهر یا کالم و نریه
حنایا و زردی که رسته بران یا انباشن حراجه بخاکش را بطایفه برشته
و اگر دیر بخشی و صله تبیه نه بران سیاه یا نریه شاد نرم مشق بعد از آن
بکشد و گاه باشد که سیریه و نریه ضرب بر با سطر یا صطامه و با
هنا و در بجر و ملا کردن سیاه یا حاشا و کل اثرنا شبران
سیاه جفا فاضل را بر داشته و علاج بواسطه تحفه قبل و اندام
حاشا از برده اهل شستن اسباب را بر بیخ چند یا بلغم یا با یک در

[illegible]

و آخری مرتب حار و حادث در ساق و اخلا و سبک انقباض داده و
 غلیظاً و حج شیب و ضربان قوی و تپه و کاه یا شد که بر آن حتی انگشت و اگر غیر
 بود و اگر بود و تمام پنج ناخن عام ناخن ساق گردد و کاه یا شد که بر آن حتی انگشت و اگر غیر
 فساد اصبع شادی شقی و فصل با همان و بعد از علاج بهر اثرش و باغ و
 با هم و لطیف و عیس و در ابتدا طایفه علی اندامی سبز و سرکه یاد وانی مرکب
 از صبر کلنا و روکنه و سارون با عل با چوب کش و حوض با هم هم سفیداب
 و مر با روکنه و کافور و انیس استعمال نمایند و در سرکه کرده بنهند فصل که
 خاله و تیره و چوبانید باشد و اگر چه شیب و بزرگ و وانی با سرکه و بنفشه و
 یا سرکه سازند و بنشیند و در آب سرکه سفید که این افعال در اول باید کرد و بعد از آن
 چای بنفشه و اگر با انشا انشا که این نباید چند نوبه در روغن کریمه
 بنهند تا هلال گردد و اگر تپیل شروع و دو میر بنفشه شخم که آن و در در آب
 و روغن بنفشه با یاز با روغن بنفشه سازند تا بنفشه نام باید و بنفشه شود
 و اگر با انشا نایل و بنفشه شخم و ملج جمع شد باشد شک افتد و
 علاج با هم بهر مدله علاج کنند بری انظار آنست که بر ناخن
 نشاها سفید مثل می ظاهر باشد و سبک و خوف و حیرت و تیره و سبک
 در سخت نظیر بعد از تیره بد انخطاط یعنی تیره و موضع آن تیره طبع
 و علانایط هم با ندیج و نانیقا و روغن با سرکه با تخم کتان و حروف کشا اندک
 سرکه با تخم کتان با هم و علی اندک سرخ و حایج و زفتا با زرد و حور
 السره با سرکه سبب غرقه و انظار و زده و سبک و سبک
 قصد بنفشه و حور و سرکه با نانو و سبک بهر مدله با نانو و

صفه آن پست بلبله زرد ده درم صبر قوی است دم غلظت
از هر یک دو درم فایده چهار درم آب گریست حب زنه شربی درم
نایج و لقاوه و اوجاف مفاد روح طبع را نایج بود و جوشن است و اوج
غلظت را دفع کند **صفه آن** سکنجبین شش و شش و شش و شش
صبر قوی ترید فید پست بلبله زرد از دوت مجرب از دوت را در
حل کنند و ادویه را گوشت خفته بآن بکشند حب زنه شربی درم
حب صفت آن بن را از طلا سودا و غلظت پاک کند **صفه آن**
پست کاباش درم نیم ششین غاریقون از هر یک سه درم ۲ روک آن
نیم گرم کف از هر یک دو درم تربس فید هفت درم فنجون نیم گرم ایار فیدرا
نیم گرم قنفل یک درم فایده چهار درم فایده در آب یک درم و دو درم غلظت
دان حل و ادویه را آن گوشت خفته بآن بکشند حب زنه شربی درم
صداغ و در شش را نایج بود **صفه آن** صبر قوی پست درم پست فیدرند
ده درم کبریا صفت سنجو یا زعفران از هر یک سه درم ادویه را آن درم کل
سرخ گوشت و غلظت بکوبد حب زنه شربی درم درم **حب صفت آن** صبر قوی
و صبر را نایج بود **صفه آن** ایار فیدرا سه درم غاریقون دو درم نیم
ششم خط یک درم نیم تربس فید درم از دوت مجرب از دوت را در
نوش در دو درم قنفل یک درم آب حل کنند شربی هر دو یک درم **حب صفت آن**
تربس فید یک درم روغن شش نیم درم غاریقون زرد و سفید و زرد و سفید
دایک نیم درم و ادویه را آن درم دو درم کف از هر یک بر دوش کل حب زنه

دایک آن

دایک آن که آب آن صفت حب زنه **حب صفت آن** پست فیدرند
فیدرا از هر یک یک درم غاریقون نیم درم روغن شش نیم درم فیدرند از هر یک
نیم درم یک درم دایک مقدور دایک آب را از آن اراض حب زنه
حب صفت آن بنفشه دو درم پست بلبله زرد تربس فید از هر یک
یک درم از زبانه یک درم نیم گرم کف از هر یک نیم درم محمود دایک نیم گرم
فایده حب زنه **حب صفت آن** ایار فیدرا فنجون غاریقون از هر یک یک درم
تربس فید یک درم سیاه طوطی صفت ششین از هر یک یک درم کبریا یک درم
نیم درم فایده زنه یک درم دایک محمود و قنفل از هر یک یک درم
دایک آب حب زنه **حب صفت آن** تربس فید یک درم نیم گرم کف از هر یک نیم گرم فنجون
ایار فیدرا از هر یک یک درم دایک فایده زنه یک درم دایک کف
ده چشم محمود و مقدور از هر یک نیم درم صبر هر دو یک کل سرخ و دایک محمود
نیم درم آب حب زنه **حب صفت آن** فنجون ایار فیدرا غاریقون از هر یک
چهار درم تربس فید یک درم نیم غلظت و قنفل صفت ششین فایده زنه
از هر یک دایک کاباش از زبانه سه درم **حب صفت آن** تربس فید یک درم
فنجون نیم درم صفت ششین غلظت غلظت غلظت از هر یک دایک نیم گرم خط
حب زنه از هر یک دایک از فیدرا یک درم کل سرخ نیم گرم صفت از هر یک
دایک مقدور دایک کبریا یک درم آب حل کنند حب زنه **حب صفت آن** تربس فید
یک درم ایار فیدر نیم درم ایار فیدرا یک درم غاریقون یک درم کل سرخ نیم گرم
صفت از هر یک دایک مقدور دایک کبریا یک درم آب حل کنند حب زنه **حب صفت آن**

دایک آن

تربس فید یک درم ایار فیدر نیم درم ایار فیدرا یک درم غاریقون یک درم محمود دایک
مقدور دایک شش نیم درم ادویه را گوشت خفته بآن بکشند حب زنه شربی درم
تربس فید یک درم غاریقون نیم درم ایار فیدرا یک درم دایک
آب کاشی حب زنه **حب صفت آن** ایار فیدرا سه درم غاریقون دو درم نیم
صداغ و در شش را نایج بود **صفه آن** صبر قوی پست درم پست فیدرند
ده درم کبریا صفت سنجو یا زعفران از هر یک سه درم ادویه را آن درم کل
سرخ گوشت و غلظت بکوبد حب زنه شربی درم درم **حب صفت آن** صبر قوی
و صبر را نایج بود **صفه آن** ایار فیدرا سه درم غاریقون دو درم نیم
ششم خط یک درم نیم تربس فید درم از دوت مجرب از دوت را در
نوش در دو درم قنفل یک درم آب حل کنند شربی هر دو یک درم **حب صفت آن**
تربس فید یک درم روغن شش نیم درم غاریقون زرد و سفید و زرد و سفید
دایک نیم درم و ادویه را آن درم دو درم کف از هر یک بر دوش کل حب زنه

نصفه

بنفشه دو درم پست بلبله زرد ده درم صبر قوی است دم غلظت
حب صفت آن نایج و لقاوه و اوجاف مفاد روح طبع را نایج بود و جوشن است و اوج
غلظت را دفع کند **صفه آن** سکنجبین شش و شش و شش و شش
صبر قوی ترید فید پست بلبله زرد از دوت مجرب از دوت را در
حل کنند و ادویه را گوشت خفته بآن بکشند حب زنه شربی درم
حب صفت آن بن را از طلا سودا و غلظت پاک کند **صفه آن**
پست کاباش درم نیم ششین غاریقون از هر یک سه درم ۲ روک آن
نیم گرم کف از هر یک دو درم تربس فید هفت درم فنجون نیم گرم ایار فیدرا
نیم گرم قنفل یک درم فایده چهار درم فایده در آب یک درم و دو درم غلظت
دان حل و ادویه را آن گوشت خفته بآن بکشند حب زنه شربی درم
صداغ و در شش را نایج بود **صفه آن** صبر قوی پست درم پست فیدرند
ده درم کبریا صفت سنجو یا زعفران از هر یک سه درم ادویه را آن درم کل
سرخ گوشت و غلظت بکوبد حب زنه شربی درم درم **حب صفت آن** صبر قوی
و صبر را نایج بود **صفه آن** ایار فیدرا سه درم غاریقون دو درم نیم
ششم خط یک درم نیم تربس فید درم از دوت مجرب از دوت را در
نوش در دو درم قنفل یک درم آب حل کنند شربی هر دو یک درم **حب صفت آن**
تربس فید یک درم روغن شش نیم درم غاریقون زرد و سفید و زرد و سفید
دایک نیم درم و ادویه را آن درم دو درم کف از هر یک بر دوش کل حب زنه

نصفه

نمک و زرد که از هر یک یک درم بطریق موصوفه در کوزه بکشد
 سنا که بختی که کاه و زنجیر که از هر یک یک درم که از زنجیر این
 سنا که از هر یک یک درم باقیه پس کس که در کوزه از هر یک یک درم که در کوزه
 تازه و تازه درم روغن زیتون روغن کل سرخ شکر سرخ آب بر کوزه
 از هر یک یک درم باقیه پس کس که در کوزه از هر یک یک درم که در کوزه
 روغن زیتون روغن کل سرخ از هر یک یک درم که در کوزه آب که در کوزه آب که
 از هر یک یک درم زرد که از هر یک یک درم که در کوزه آب که در کوزه آب که
 کیش و ده که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که
 از هر یک یک درم که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که
 چهار درم که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که
 صمغ ساخته و تهرانی که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که
 دیرت جویند که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که
 و صندل است که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که
 کیدرم زرد که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که
 باسی و یکم که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که
 که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که
 نیا و زنجیر شکر سرخ از هر یک یک درم که در کوزه آب که در کوزه آب که
 صفت آن نفیست که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که
 از هر یک یک درم که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که

ده درم که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که
 شیفان زرد که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که
 صفت آن کس که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که
 مره که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که
 در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که
 نفع باشد صفت آن کس که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که
 بزمیان از هر یک یک درم که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که
 صندل که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که
 کس که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که
 نافع و صفت آن کس که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که
 کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که
 آقا قیام که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که
 شیفان زرد که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که
 صمغ که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که
 که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که
 صفت آن کس که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که
 خمد که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که
 و کوشی که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که
 سه درم که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که در کوزه آب که

